بررسی شد
۳۷ - ۳۶

۱۸ ص

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب شرح مسافرت قم (منظوم)
مؤلف حسین خان بیاده نظام
موضوع تألیف
نمرهٔ ۲۴۱۵ ۲۲۱۵
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۹۹۵
۲۳۱۶
۲۹۵۷۱

خطی - فهرست شده
۲۳۱۶

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

تصویر

حاجی محمد فاضل تاجر حریرفروش در ده روز قبل عیال و اطفال خود را بحضرت معصومه به قم فرستاده و خودش بواسطه بعضی کارهای مهمی که داشته در طهران مانده در پی آن ایام با اسب چاپاری بقم خود را ملحق بعیال و اطفال خود نموده از آنجا بکربلای معلی مشرف شوند حاجی بعد از انجام کارها اسب از چاپارخانه کرایه کرده بر حسب قرار داد فردا در پنجشنبه باید در چاپارخانه حاضر و سوار شود امروز عصر که چشم حاجی به اعلان افتاده متفکر خواندن شده است

Hadji avait déja loué de chevaux de poste pour Ghome ; en passant ayant vu l'affiche dans la quelle on avait dit qu'on pourrait arriver dans 24. heures à Ghome avec la diligence, hésite d'aller avec les chevaux de poste ou avec la diligence.

[illegible] مبارک [illegible]

A Son Altesse Impériale Zafar-es-Saltaneh Ministre de la guerre
Souvenir [illegible]

حاجی پس از خواندن اعلان از رفتن با اسب چاپارخانه تردید پیدا کرده متحیرانه ایستاده در بلیت فروش از درب کارخانه بیرون آمد حاجی را بر اعلان متفکر دید با همچو استنباط میکند که حاجی عبارت اعلان را خوانده از بسکه تعریف زیاد از سرعت حرکت دلیجان و راحت آن در اعلان خوانده شایق بر مسافرت با دلیجان شده لهذا متوجه به سمت حاجی و از نزدیک حاجی مشتری است میخواهد عبور کند میگذرد و با پرسش تعارفی با حاجی کرده در حاجی خوشش داده بصرت جاچ میگوید علیکم السلام و رحمة الله و برکاته بلیت فروش تعظیمی کامل کرده حاجی سئوال میکند شما اطلاعی از شرح این اعلان دارید در درست و راست نوشته اند بلیت فروش جواب میگوید بلی بلی بنده از اجزاء همین اداره هستم و در اعلان هزار یک از تعریف راحت دلیجان را ننوشته حاجی میگوید مطلبی مهم هست از شما بکنم بلیت فروش میگوید بفرمایید اطاق اداره تشریف بفرمایید هر فرمایشی باشد جواب عرض شود حاجی میگوید حرارت اینجا است جواب میگوید در اطاق دفتر دلیجانخانه و پرده مخصوص است حاجی رفته داخل اطاق شده بلیت فروش خدمه برای او گذارد و نشسته بعد از تعارف با میگوید قلیان میل میفرمایید یا چای میگوید اگر تنباکو خوب است قلیان فوراً قلیان حاضر نمود میگوید تنباکو خوب اعلا است بفرمایید مشغول شدند و جواب میشود از قرار ذیل

حاجی — خیلی خسته بودم چند دقیقه صحبت شما غنیمت است

بلیت فروش — منزل متعلق بخودتان است

حاجی — تردیدی پیدا کرده ام و حالا از شما مشورت میکنم ده روز قبل اهل و عیال خود را با کالسکه بحضرت معصومه قم فرستادم بعزم کربلای معلا و خودم چند فقره کار داشتم ماندم دیروز رفتم اسب از چاپارخانه کرایه کرده نصف پول را دادم حالا این اعلان را خوانده تردید پیدا شده

بلیت فروش — چه فرمایشی است میفرمایید تردید برای چه تردید کدام است تمام اهالی طهران خوشحال شده اند در مردم از صدمات اسب چاپارخانه آسوده شدند

حاجی — یا شب یا چهار ساعت صبح خوب است و صدمات اسبهای چاپارخانه را هم هزار و در حضور شما مطلع میباشید من هم دیگر تردیدی نخواهم داشت

بلیت فروش — همینقدر از راحت دلیجان نگاه نکنید عرض کنم در عوارض اغلب مسافرین خواب میآورد جابجای راحت عرض کنم

حاجی — دلیجانها با اسم لقاوت هم دارند یا خیر

بلیت فروش — دلیجانها همه از یک کارخانه از فرنگستان وارد شده

حاجی — برای نماز در بین راه فرصت است و چه وضع است

بلیت فروش — اجزاء همه مسلمان هستند هر جا وقت نماز شد و یا سر آبادیها دلیجان را نگاه داشته نماز میخوانند البته اگر دلیجان زیاد معطل شود مسافرین از ما جریمه میگیرند مگر اینکه مسافرین تصدیق کنند در تقصیر اجزاء نبوده

حاجی — جریمه برای چه میگیرید

بلیت فروش — چون باید در هر استاسیون فقط بقدر عوض کردن اسبها معطل شوند و تا بیست و چهار ساعت دلیجان در قم حاضر باشد و مسافرین در خلاف راحتی از ساعت مذبور در حضرت معصومه برسند دلیجانها [illegible] نوشته باشند لهذا محض اینکه در استاسیونها زیاد معطل نمایند قرار گذارده اند دلیجان [illegible] قیمت گرفته اند مگر اینکه مسافرین سبب معطلی را نوشته تصدیق و امضاء نمایند و این را اگر بنهایت فقط محض آسایش و رضایت خاطر مسافرین است و بس در رفت و برگشت

حاجی — در حقیقت این تعریفها اگر مرا بقم منصرف کرده از چاپاری بروم و حالا چه باید کرد

بلیت فروش — الآن اجازه بفرمایید بروم خدمت رئیس دیگر اجازه و بلیت برای جنابعالی گرفته بیاورم

حاجی — راستی خدمت رئیس برو که از قول من هم دعا برسانید و بلکه طوری تواناتر کنید قیمت بلیت را از ما کمتر بگیرند و خود سرکار هم باید سفارش مرا با جزاء بکنید که در بین راه از من توجه کنند و شما را مثل کار [illegible] باید بدستور العمل رفتار کنید

بلیت فروش — قیمت بلیت در همه جا قرار داده ام یا زیاد بوده لی محرمانه عرض میکنم در بین چاپارخانه هیچ بلیت فروش جز در خدمت جنابعالی بیاید [illegible] اما اصرار نفهمید چرا در اگر [illegible] اجزاء قیمت انعام کسی را که نه بیشتر جریمه و اخراج میشود

حاجی — البته در حضور شما بلیت فروش خدمت کسی به انعام دلخواه

بلیت فروش — رفتم خدمت رئیس چون فرموده بلیت فروش خدمت کسی باشد اسباب فراهم نموده خواهم آمد

Le conducteur sortant du bureau rencontra Hadji d'un air embarrassé, il passe près de lui en faisant ses compliments Hadji lui demande l'affaire. le conducteur fit entrer Hadji au bureau et ils commencèrent à parler. enfin Hadji se décide d'acheter le billet.

حاجی میگوید به به به عجب مهر بزرگی بود آورده بهتر از این چیست هر قدر در دلیجان تشریف داشته باشید و امیدوارم این سفر بسیار
سفر خوبی باشد و خوش بگذرد و از آثارش احتیاط پیدا است بلیت فروش میگوید واقعاً احتیاط است هر سفر باشد زیرا هم الله
کماه است دلیجانها متعلق ارباب و دواب هستند و مسافر هم بسیار آمد و رفته اند نمیدانم مجبورم اینکه خدمت جنابعالی رسیدم چه اثری
در قلب بنده شد در نسبت جنابعالی معتقد شده ام و نمیدانید چقدر هزار ریشی کردم تا اجازه دادند خواهم با دلیجان مسافرت کنم زیرا
هر اینکه کرم خدمت رابطه دیگران جنابعالی بد بگذرد و تعریف فردای دلیجان و خوبی اسبها هر یک را هر جهت و مقال آن سفر
خوبی اند لله الحمد خدمت هم تکرار شود حاجی میگوید در هر صورت همین تشریف داشتن شما از همه راحتها بیشتر لطف دارد زیرا هر قدر
دلیجان راحت و اجزاء هم توجه میکردند باز تفاوت کلی دارد هر قدر شما همراه باشید و حالا هر چه باید کرد بفرمائید و بلیت مرا
اگر گرفته مرحمت کنید و دستورالعمل بدهید چه وقت باید حاضر شوم بلیت فروش بلیت حاجی داده میگوید دیگر استدعا
ندارم مگر اینکه فردا صبح یک ساعت از دسته گذشته تشریف بیاورید هر دلیجان یک ساعت و نیم از دسته گذشته راه میافتد
حاجی خداحافظ کرده بیرون چند قدم رفته مراجعت کرده میگوید فراموش شد سئوال کنم آذوقه با خود احتیاجی لازم است
همراه بردارم یا خیر مثل بدیهیت و چهار ساعت بیشتر طول نکشد جواب میگوید ای جناب حاجی احتیاج ندارید نمیدانم چقدر
جنابعالی سوء ظن دارید با اینکه در کارها دقیق هستید امکان ندارد بیست و چهار ساعت بیشتر طول بکشد و علاوه بر آن
اسم آذوقه و غذا میبرید یک عرض کرده ام و در اعلان که مرقوم داشته ام در دستاپیرها و مهمانخانه ها اطاقها با مبلغ تمام وارد از
قسم ماکولات خصوصاً اغذیه و جات به نرخ بسیار ارزان موجود و حاضر است و جائیکه شخص مسافر در حین آن اطاقها هم چند
چند دقیقه در راحت میکند بسیار شایق و مایل میشود در قدری آنجا استراحت نماید مسافر هر کس باشد و فقط ساعت بیست و چهار
به هر دلیجان معطل نخواهد شد مقصود اینکه مبادا مسافر دیگر در دلیجان بعد دکارد جی در حضرت معصومه داشته باشد و دائم معطل
برای او مفرقت و صدمه داشته باشد جنابعالی هیچ آذوقه و آب و غذا لازم ندارید پس فردا سلامتی در حضرت معصومه هستید

حاجی در ساعت معهود در کاروانسرای دلیجانخانه حاضر شده سمت اطاق بلیت فروش میرفته در بلیت فروش ملتفت شده
خود را از اطاق بیرون انداخته چند قدمی باستقبال حاجی رفته با تعظیم و سلام کرده حاجی جواب گفته بعد از احوالپرسی
باخبر و تعارفات تحقیق از حرکت دلیجان شده بلیت فروش میگوید مسافرین تماماً حاضر و اسباب و بارهای را داشتیم حاجی که حالا
اجازه فرمائید بروم خدمت رئیس اذن حرکت دلیجان را بگیرم حاجی جواب میگوید بسیار خوب او هم از پیش رفته فوراً
مراجعت کرده زنگ زده بعد دلیجان جلوی اطاق حاضر شده بلیت فروش به مسافرین خبر داده که هر یک بیرون بیاورند
مسافرین از اطاق بیرون آمده به حاجی سلام گفته بلیت فروش خطاب به مسافرین کرده میگوید چقدر شماها خوشبخت
میباشید در این سفر در خدمت جناب حاجی هستید مسافرین هم میگویند با احتیاطات بلیت فروش میگوید علی الخصوص رفقای
با سلسله اقارب جنابعالی به همه دلیجان حرکت کند معرفی جناب حاجی را در این سلسله بعضی خواهم رسانید و حاجی را در نقطه از دلیجان
در جانشین که تکان کمتر دارد نشانده مسافرین اجازه حرکت را داده از حاجی گفته دلیجان سلامت میافتد

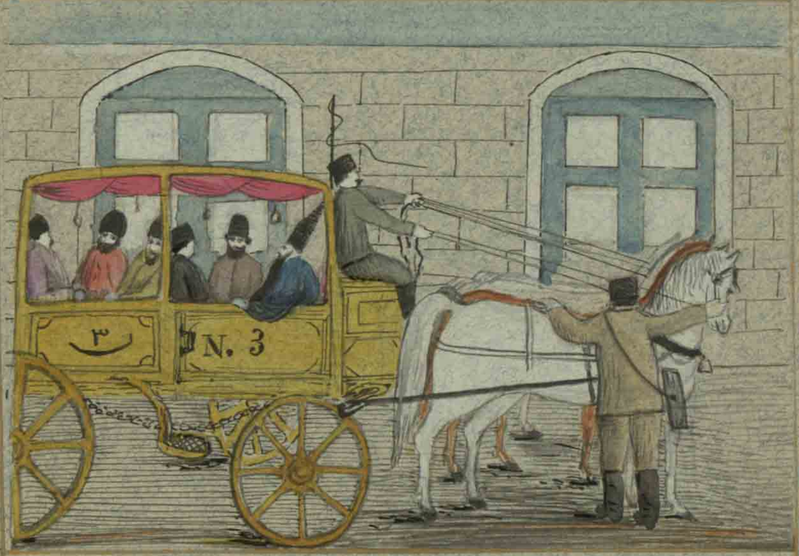

Hadji et voyageurs dans la diligence prête à partir

همینکه دلیجان راه میافتد حاجی بسیار خوشش آمده بمسافرین میگوید واقعاً عجب چیز خوبیست این بهتر است از کالسکه چهار
خنده حاجی چنبه شده بطوریکه مسافرین هم بخنده میافتند از اینکه چقدر حاجی از دلیجان خوشش آمده است و تا حتی
نمیمانند تا خنده حاجی تمام شده جواب بگویند در فوراً بلیت فروش از رکاب از آن کجا شده اشاره بحاجی
کرده و کالسکچی را نشان میدهد حاجی بطور پنهان پولی از جیب خود بیرون آورده محرمانه برای کالسکچی به بلیت فروش میدهد بعد
بلیت فروش خطاب بمسافرین نموده میگوید که آقایان خودتان ببینید بگذارید که حاجی بگذرد بیاید و بعده در از شهر کردم فقط رشت
از صفات حاجی عرض کنم طوری مرا جذب فرموده اند در نهایت اخلاص را به اکرام مسافرین جواب میگویند بابا
همینطور است و بقدر دو فرسخی در از شهر دور میشوند بلیت فروش همه وقتاً بنای اشاره دگوار را با حاجی گذارده و قهوه انعام
برای خودش میباشد حاجی دست بجیب نموده پولی هم خیلی بطور پنهان به خود بلیت فروش انعام میدهد که مسافرین نبینند
سرعت دلیجان بالنسبه کمتر شده و چشمانش محض اینکه یکی از اسبها بنای شرارت را گذارده بلیت فروش هم پیاده شده
شاید اسب را آرام نماید کالسکچی هم بطور صحیح دیده از مسافرین مشورت میکند در حالیکه تا استاسیون دلیجان را
آرام تر ببریم تا آنجا اسب را عوض کنند حاجی میگوید چه ضرر دارد اسب در مسافرت منزل اتی کار را مرتب نمیکند
بعد درست میرود دلیجان با استاسیون رسیده اسبها را عوض کرده بقدر دو فرسخ دور میروند یکی از اسبها بواسطه شرارت
بزمین افتاده هرچه میکنند اسب بلند نشده مسافرین پیاده شده شش ساعت آنجا معطل میشوند تا اینکه
اسب را بنه کرده و اسباب چرمی و غیره را در باره معیوب شده درست و اصلاح کردن سوار میشوند تا غروب
بعد زحمت زیاد دلیجان را به استاسیون دیگر رسانده و از آنجا هم شبانه به قلعه محمد علیخان رفته شب را
ناچار آنجا معطل نداشتن اسباب دلیجان آنجا میخوابند فردا صبح در دیگر اسبابش معیوب و کسر نیست همواره نه
حرکت کرده یکی از اسبها بطوری پایش لنگ شده در هر قدم ممکن نیست حرکت کند تا عصر مشغول معالجه
اسب شده عاقبت باری شده در استاسیون دیگر هم اسب حاضر نبود شب دیگر را نیز در قلعه محمد علیخان میمانند

صبح علی الطلوع دلیجان را با سه اسب راه انداخته طوری ملایم دلیجان را میبرند که شب دیگر هم بواسطه نبودن اسب
در استاسیون دیگر مسافرین را متوقف ساخته روز چهارم چند فرسخی در ... یکی از اسبها بنای شرارت و جفته
گذاشته حرکت اسب دیگر هم مشغول میشود چرخها پایین و از سه طرف جفته اسبها به یکدیگر و دلیجان خراب دلیجان هم
چرخهایش بواسطه حرکت مخالف اسبها در زمین ناهموار گاهی به چپ گاهی به راست و گاهی در گودال افتاده عاقبت اندر
یک چرخ جلو شکسته به پهلو افتاده چرخ قرینه آن نیز شکسته میباشد و حاجی مضطرب شده بلیت فروش را صدا کرده
بلیت فروش میگوید نترسید و خود را به پایین می پراند در جلوی اسب را بگیرد دلیجان از وسط شکافته حاجی بیچاره
به روی بلیت فروش پرید و سالماً بزمین آمد او هم تقلید نموده در فوراً معلق خورده در حین زمین خوردن
به مقدار نطق میکند آه آه وای زمین پشت آخ آخ و طوری زمین میخورد که جمیع اعضایش مجروح گشته
مسافرین دیگر هم هر یک بالکلی مختلف بزمین خورده در دو اسب فرار کرده سمت استاسیون در شب آنجا
بعد فرار میکنند کالسکچی طوری از صدمه جفته اسب در زمین خوردن افتاده که بیهوش میشود

La diligence qui devait être arrivée à Ghome dans 24 heures
voilà le 4 jour, la position des voyageurs et la diligence.

حاجی قشقرقی بانه کرده دراز نمیکشد و هریک از مسافرین هم گوشهٔ افتاده اند برخواسته بلیت فروش فوراً
آمده سر حاجی را بغل کرده بزانوی خود گذاشته میگوید کاش من لغت شده و این حال را نشنیده بودم و الحمد لله خیلی بخیر
گذشت خیلی ابتدا حادثه و اعضاء از شما عیب نکرده است حاجی سرخود را از زانوی بلیت فروش برداشته زمین گذاشته
میگوید من طفل نیستم و دیگر فریب حرفهای شما را نمیخورم مرا دل خوش میدهی در کجا گذشت با بینی بسر و دستم مقطوع شده
والله دیگر برای من اعضاء سالم باقی نیست و این همان دلیل است در میت و چهار ساعت بحضرت معصومه رفت بلیت فروش
میگوید غرض از عرض بنده این است در درگاه خدا کاری و صواب بزرگی کرده اید در اینطور اخطار گذشت و الله اجر عظیم برای شما
و عجالتاً هم با این حال از دریچه نگاه کنید کجا ما هستیم در کجا خوابیده و برخواسته در جایی را دیدید بلی که حاجی هم متغیر شده
میگوید بازهم تو از همه این انعامی است در این زبانها برای خودت و کالسکه گرفتی بلیت فروش میگوید ای حاجی هرچه آهسته
حرف میزنی شما تندتر میشوید هرچه انعام داده اید و اگر این رضایت خاطر ما را هم داده اید و ما چشم داشت انعام تا با داشتیم حرف
مرحمت نمودید در این اتفاق افتاد و حالا هم جواب همین خبر کشتن دلیجان که در یکجا میخورد […] خودم جواب میگویم یکی را تا
برداشته با چه عرض کنم رفع آن با خودم و آهسته آهسته این کلمات را میگوید مسافر […] تقصیر کجا چه […] شرکت از […]
جمع شده عجب جواب همین حاجی با اهانت شنفته برخواسته به بلیت فروش میگوید این کلمات دیگر چه است […]
ضرر - رفع - مسافر - اینها چه معنی دارد اسم اینها را میبری در چه بلیت فروش میگوید خیر عرض ندارم خالی و بشق
میکردم با است و دیدن این رشتی […] تقصیر […] گفتی دلیجان مسافرین منبعد حاجی میگوید عجب حرفهای […] میزند یعنی
خواهم گفت در مسافرین با دیدن دلیجان اینطور کرده اند بهتر این است در آنجا از مسافر دیگری توجه نکرده و گفتم
بامن را برقوف دارید بلیت فروش برخواسته میگوید در دنیا با اصل خبر آن بلاد مشت صحبت کرد در این بین یک نفر
مسافر دیگر نزدیک حاجی و بلیت فروش آمده میگوید این چه اوضاعی است حال نشسته با یکدیگر صحبت کجا و چه مطلب را میکنید
بلیت فروش فوراً جواب میگوید هر آمره ام خدمت حاجی که به بینم چه باید کرد جای من تغییر میکند آیا من چه تقصیر دارم
البته برارات کرده و قفارهای اتفاقیه دلیجان میشکند بچه قانون گناه این بنده شرمنده است شما چه فرمایید

مسافر میگوید نه تقصیری شما ندارید بلیت فروش خطاب بحاجی کرده میگوید پس معلوم شد من تقصیر با کی است و حسابم را میگوید […]
همینقدر است درباشید مسافر میگوید این حرف چه حاله برای چه در میان است تکلیف رفتن چیست چه باید کرد در این وضع را
ما به چند نفری میتوان متکفل است پیاده که بتوان نشسته پیاده خود شما را بر سانید بلیت فروش میگوید هم اسم همین درد را […]
کرد و حاجی اوقات ما را تلخ کرده اند و ایستاده هم آمدم خدمت حاجی مقصودم این بود در مسافرین را جمع کنید در خدمت حاجی نشستیم و گفتگو
کنیم در چه باید کرد مسافر میگوید جز اینکه کار دیگر نمیشود ندارم خدا […] کرده مسافرین جمع شده در حال حاجی حلقه زده بلیت فروش
شکی مسافر میگوید حاجی آقا رنگ تغییر کرده در اینکه است اطلاع داشتم بگویم این نقطه نقطه نیست در تهران متوقف شده و باید کاری
نمیگذشته دزدگاه عربی است هرچه پیاده برویم رفته در ما را دچار دزدها کنند بهجه عهد در صورت نمودن بلیت فروش میگوید ما
کالسکه حاضر هستیم در نفری دلیجان را ببریم برخواسته با کالسکه دلیجان را […] حاجی فریاد میکند مثل این است ای مرد
بلیت فروش با ما لجاجت نکنید مسافر دیگر برخواسته میگوید شما در نفری ممکن نیست دلیجان را بخرید بیرون بلیت فروش میگوید آخر
پیاده بیست نفر سوار روز گذر قافله بزرگ را زده در همین نقطه ما حرف بزنیم شب میشود حاجی میگوید از اینجا خواهش دارم هرچه میگوید همه
اطاعت کنم یکی چرخ قسمت حاجی دلیجان هم شغل حاجی است اما مسافرین بلیت فروش برخواسته میگوید ای جان ای بامشاء […]

La diligence est partagée entre les voyageurs qui se précipitent d'aller jusqu'à la station car le conducteur avait fait peur du danger. des brigands. si on y restait. Voilà une roue qui est la part de Hadji

حاجی پس از آنکه یک ربع فرسخ پیاده خسته شده به مسافرین میگوید اگر صحبت خطرناکی دزدها و کارهای این مخمصه در میان نبود قدری
ممکن بود خسته گی درکنیم مسافرین میگویند حالا هم مثل خسته گی در کرد و از یک ربع ساعت در اینجا توقف شود نفسی تازه
کنیم لقا و ملاقات میکنند بلیت فروش هم میگوید همینطور است با ستاسیون نیز مسافتی نمانده ولیکن را از این گدارها چرخ را هم
از دوش حاجی میگیرند و در یک جا جمع شده مشغول سیگار کشیدن و صحبت میشوند حاجی میگوید از ابتدای سوار شدن
اتفاقات طوری پیش آمد در فرصت و مجالی برای معرفی پیکنیک نشد و حالا فرصت است شخصی معرفی یکدیگر بشوند
حاجی محمد تاجر .... میرزا عبدالمراد خان مستوفی محض زیارت و از آنجا برای سرکشی املاک خود به گرگان مشارالیهم
باطنیان میکنند ولیکن پست و چهار ساعته بقم میرسد از دفتر یافته روزنامه پیشرفت امور خصوصی نکرده اند در گرفتن از حضرت معصومه بازه
اسب هم قبل از وقت در قم برای حاضر کرده اند در از آنجا به گرگان بروم ...... میرزا غفور محرر ایشان ......
چراغ علی بیک جلودار محض زیارت ...... حسین سه پا ده نظام (نگارنده این جزوه سفرنامه و تقریرات آن) منشی فوج مخصوص
مأمور جهت بی و بازدید مریضخانه قم هستم با کمپنی نرگیش ...... پس از تمام شدن معرفی حضرات مسافرین میگویند
باید حرکت کرد زودتر به این ستاسیون ها درسید بلیت فروش میگوید رسیدیم و ما پیر شدیم مسافت زیاد تر از آنکه میگوید نامه
باشد بلیت فروش میگوید اگرچه برای من اسباب خجالت زیادی شد ولیکن من هم چه تقصیری داشتم ولیکن را نمیشد
که چه راه ... شد و چرخ را هم در دوش حاجی گذاشته میبردند در بین راه بلیت فروش میگوید احتمال کلی برود
در چند ساعت اسب از عقب به عجله برای این ... رسانند چون من هم آنجا در دیوان تلگرافت و دیگر خون شد ... را
در باغی و سالم مانده مهتر را سوار که مراجعت داده در هر جا برسد به بندی پشت ستاسیونها برسد تفصیل را اطلاع بدهد
به ... و مسیو بندی هم قرار بود سه روز بعد از ما از طهران برای سرکشی اسبها و ستاسیونها بیاید و لهذا قرار گذاشته
در ستاسیونها در بودیم باید مسیو بندی را در آنجا باشد این خدمت را هم من که هم داده نتوانستم در وقت پیش نفع باشم

قدری مسافت دیگر را نیز در پیمودند حاجی خسته شده مجدداً چرخ را زمین گذاشته میرسند به بندی میرسید و چشم او در کاجی
میافتد اوقاتش بسیار تلخ شده پیاده میشود و به سمت حاجی آمده با ترش تعارف کرده حاجی هم جواب اشاره
نموده بلیت فروش در از جلو برف کلفت در بندی شده در زده حاجی رفته به مسافرین میگوید همین جا بمانید
چند دقیقه می مردم پیش صاحب و مرحمتی میکنم بمحض اینکه بلیت فروش آدمی در بندی میشود مسیو بندی شروع به تغیر نموده میگوید

را را را گنده و گتر همش پدق تق ساقچی کوب بیاد کوب بقد

یعنی بلیت فروش همه بدر تک مسافر خوب بیاید خوب برود
حاجی استنباط نموده در مقصود مسیو بندی این در باید مسافر در اسباب و دواب خوش بگذرد میگوید آقا صاحب
گذشته از همه چرخ و خسته ها پشت من زخم شده مسیو بندی میگوید بلی بلی این کیلا بد بس حکیم
آقا به مهمانخانه کرب وقت بکند یعنی خیلی بد شده است معالجه پشت شما را در مهمانخانه حکیم آقا معالجه خواهد
بلیت فروش میخواهد از پی تقصیر خود بگوید مسیو میگوید حقف نمیزند پدق تق بقو بقو یعنی حرف نزن برو برو بیدار یک

Monsieur Bondi contrôleur de la route arrive dans cet endroit et se mit en colère contre le conducteur et Hadji comprenant la question.... commença à faire ses plaintes.

رسیده بودیم پس از تغییر زیاد به بلیت فروش سفارش بسیار برای حاجی کرده سوار شده بود مسافرین هم هیچ چند دا[illegible]
تغییر به بلیت فروش کرده میگوید مهمانخانه دلیجان را در راه بگذارید حالا هم مسافرین لازم نیست دلیجان را دور
دور کنند اسب ندارند همین جا باشد آقایان بروند در مهمانخانه استراحت نمایند تا اسب و دلیجان از شهر بیاید
من شنیده بودم در دلیجان نشسته بودیم نمیدانستم اسب ها چه شده حالا از قم تلگراف میکنم اسب حاضر نمایند
حکیم هم در همین مهمانخانه است پشت حاجی را معالجه کند و معذرت بسیار از مسافرین خواسته خداحافظ گفته
میرود مسافرین نیز میروند در مهمانخانه نشسته به یکدیگر میگویند حقیقت این است دیگر نباید با چرخها اعتمادی داشت
و باید فکری کرد عاقبت قرار براین میشود هر یک از مسافرین به نوبه یک ساعت بروند پشت مهمانخانه نشسته
بلکه قافله به اینجا رسیده از مکاری ها شاید یابو هست آنها کرایه نمایند در این بین حکیم آقا بسته را بلیت فروش
مایل بر حاجی حاضر کرده حاجی میگوید لازم بر رفتن حکیم نیست برای رسیدن تو مهم باید فکری کنید بلیت فروش میگوید
اگر پشت حاجی ها را معالجه کند من مسئول و مقصر نمیشوم هر چه حاجی طفره میزند بلیت فروش قبول نکرده میگوید
حالا پشت خوب از شما نه به ضرر میدارد حاجی محض اینکه پشت خود را حکیم نشان بدهد حکیم کاغذ بلندی در آورده
با مداد مشغول نسخه میشود بلیت فروش نسخه را گرفته با سرعت تمام راه میافتد حاجی فریاد میکند اینها لازم نیست
در قم این نسخه را تهیه میکنم قرار این بود حکیم فقط پشت مرا ببیند بلیت فروش اعتنائی نکرده جواب میگوید
حاجی اصرار دارد مرا مقصر کند دیروز مسافرین هر یک به نوبه پشت مهمانخانه رفته کشیک میکشند
تا اینکه نوبه حاجی شده فرش زیر پای خود پای دیوار انداخته جاده و راه را نگاه میکند میبیند شخص از دور پیدا است
در شباهت به مکاری دارد همینکه نزدیک میشود حاجی مشتاقانه سمت او تعارف کرده در شخص سلام گفته می نشیند
روی فرش حاجی دست برده چپق خود را در آورده مشغول دود کردن میشود و بعد حاجی تقاضا کرده خود را معرفی میکند
در بنده بوکر ... مشهدی ... مراد مکاری قمی از صبح آمده ام زودتر بمنزل برسیم تهیه کاه و جو برای مالم بکنم همه

بنده براین است یک فرسخ در منزل داریم چه بیایم در مال و خسته بمنزل برسد سر خوراک برهد معطل نشود دیگر
اینکه مال الباره مردم را باید سلامت رساند و اگر مال را شخص ترحم نکنند چطور میرود بارش کرد ....
و حاجی بیچاره را مهلت نمیدهد در اینجا است که تا ثبت حاجی در وسط صحبت او میگوید مسئله از شما داشتم مکاری فوراً
میگوید بگذارید عرض من تمام شود آنوقت هر فرمایشی دارید بفرمایید و اعاده به اظهارات راجع به منزل داده صاف
کرده بلیت فروش بی دو چپق را احساس کرده سرتا پا میاید در جای مکاری دو با پیش آمده از مهمانخانه بیرون
آمده در صورتیکه حاجی هنوز نمیداند مکاری این بار را میگوید قاطر یا اسب یا الاغ است و آیا قاطر یا
مال دیگر همراه دارد یا خیر سوالی که حاجی کرده میگوید مال یک اسب الاغ است هر چه میگوید چه مسئله را بیرون
میکشید فوراً بلیت فروش میگوید پس حساب را تفریق نمائیم حاجی او قاش تنگ شده میگوید چه ضرر دارد بلیت فروش
میگوید چه دل حساب حاضر است میفرمائید با دوم حاجی میگوید من چه دل من نمیخواهم بطور خودمان حساب میکنیم و اکنون حساب را دارم
بلیت فروش منتهی حرف آخر نشده میگوید بچشم آدم دارم حساب را که چهار قسم مینویسیم آنرا حاضر میکنم هر یک
یکی از زائر ها این اوراق این است حساب زود برود باید تفریق شود و چند دقیقه میگذرد صورتحساب نزد حاجی میآورد

Hadji se desespera tout à fait de la diligence, il a l'intention d'aller avec une caravanequi passe par ici. Le conducteur qui a compris la question lui apporte le compte desdepenses

و فیستگه بلیت فروش میره صورت حساب را بیاورد حاجی میبیند از در قافله پیدا شده شخصی دیگر در آنها شباهت
بمکاری دارد از صبر سرعت آمده سلامی کرده حاجی جواب گفته فوراً مشهدی علی مراد با او مشغول صحبت شده سئوال
میکند در باب راه کردی جواب میگوید درست میتوم قربانت بزودی میروم به مشهدی علی مراد برای حاجی تعریف او را میکند
درویشان کربلائی شده قمی مکاری هستند کار اسلام و دیگر را با اسم داریم سالهاست آنچه مال الاجاره به ایشوره شرکت
حتی میکنیم حاجی حوصله اش از پرروئی او تنگ شده میگوید آخر نوبت به من سئوالی دارم بکن جواب میگوید زودتر است
عرایض من تمام شود کربلائی شده خطاب به مشهدی علی مراد نموده میگوید ای اخوی تأمل کنید ببینم چه فرمایش دارند شاید
سئوال فوری داشته باشند بعد حاجی سئوال میکند من را ممکن است بقم ببرید کرایه هم هر قدر بگوئید حاضرم بعد از تفکر
مکاری قدری با یکدیگر نجوا کرده جواب میگویند بدیده منت داریم ولی از بد تا سئوال و جواب بطور عجیب ختم مینمود
در چون حاجی پول همراه خود ندارد کمترمان در هم قران اینجا مکاری که دایه بحضرت معصومه در رسیدند هشت قران اگر
بابت خدمت خلعتی هر بهر و مطلب بخواهش ان را از حاجی میگیرند در چون مال خالی هم اسبیم مخصوص صدمت شما قرار نظر
که نشستیم در بار مال را اینجا بگذاریم دار سپاریم شما را سوار کرده میبریم بحضرت معصومه رسانیده برمیگردیم بار را ملیدیم
بعد از حاجی سئوال میکنند اسباب و بار هم دارید خیر حاجی جواب میگوید تنها من بتنهایم بار دارم مکاریها
نگاهی به یکدیگر کرده بحاجی میگویند پس قرار کرایه بهم خورد حاجی میگوید اگر میدانستید کرایه کم است در هشت قران اسم
مخصوص این شغل من باب زیارت میدهم مکاریها میگویند کار در هشت قران نیست اینجا وسط بیابان در کار شغل دیگر
کنند و بطور احتیاج مال به اینکه باید بی خرج کنند حاجی جواب میگوید مقصود شما چه چیز است برای
بردن من بحضرت معصومه نباید شما اینقدر زحمت گیری کنید حالا که بنجران دیگر اضافه بکنید دیگر به اکره تمام و ختم
باشد کربلائی شده میگوید اینجا گذشت با شما است خلعت مرا درست کنید من مشهدی علی مراد را توی راه میآورم
حاجی میگوید که شما را هم حاضر هستم بشرط اینکه یک کلمه دیگر گفته نشود در من بگفتگو کُند شده ام و خلقم تنگ
شده مکاریها با یکدیگر مشغول صحبت شده حاجی نیم ساعت تأمل کرده در مکاریها جواب تکلیف را تعیین نمایند

میرسند جواب میگویند و بعد مقطع با یکدیگر صحبت میکنند و حاجی هم ملتفت نیست چه میگویند خطاب به کربلائی شده مقصود
میگوید گویا میل ندارید بی بال برسید هنوز مکاریها جواب نگفته بودند در بلیت فروش آنقدر بهای حساب را آورده
حاجی بمجرد بلیت فروش متغیر شده میگوید میدانم چه عجله ایست در شما دارید بلیت فروش میگوید عرض کردم انشاالله
مبارک است حالا در باب پیر الکردی حساب هم باید تفریق شود حاجی میگوید حساب هم نیست چه اسم به حساب بها
دارکهی بطور عجله یعنی چه بلیت فروش میگوید که از زائرهای این اوراق این است باید حساب زود زود تفریق شود
مکاریها این تکلمات بلیت فروش را در نمیفهمند از پهلوی حاجی برخاسته میروند در چند قدم فاصله نشسته بلند
از حاجی سئوال میکنند در قاطر گرفته باید حاجی جواب میگوید از بس من و در این مسافرت صدمه خوردم گیج شده
و علاوه بر آن هنوز نفهمیده ام در اسم های در مکاریها میزنند بابا با قاطر است در این بین قافله نزدیک
شده مکاریها برخاسته میروند و دنبال الاغ در مسابقتی از عقب قافله میرفته ناپدید شده در حین حرکت ام
بیکدیگر میگویند از اظهارات بلیت فروش گویا حاجی بد معامله است با عجب بختی داریم هر کس دچار باشود باید جلمن باشد
حاجی بیچاره خیال میکند حالا این مکاریها هم بروند دیگر ما کریش نباید برخاسته بمکاریها التماس میکنند

Les caravanes n'accepterent plus d'importer le Hadji à Ghome
Hadji leur supplie quand les caravanes se mirent en route.

حسین خان در مهمانخانه قدم میزده بیرون آمده وضع را دیده به بلیت فروش میگوید تا اینجا هر چه شده گذشت است
و خاتمه بیاید همین جا باشد بلیت فروش را روانه نموده و بحاجی میگوید شما هم اینقدر مضطرب نباشید بگذارید
مکاریها بروند در کاروانسرا دیدیم ممکن است فهمید در باب شما خواهند داد یا خیر وانگهی این الاغ چه بدی دارد همه روزه
شهری ها سوار اند فوراً جواب زده به حسینیان میگوید با اینکه الاغ است از درشکه بهتر است چه بسیار اشخاص که
سواری دارند حسین خان بپرداز اینجا دیگر حاجی مسئله ای و جواب باد و شده مکاریها میگوید خیلی خوب بروید بار ما را
بگیرید حاجی در مهمانخانه و شما در کاروانسرا باز همدیگر را خواهید دید مکاریها رفتند در پی گردش که او قسمت آنکه چون
ما هم کلاه داریم آنچه مال التجاره پیدا کنیم بار همین الاغ میکنیم که مبادا آنها را برسم خورد ...... و میروند
بعد حسین خان آدم خودش را فرستاده در میان قافله در کاروانسرا شخص را آشنا پیدا کرده آن شخص یک لکه پالکی را
در نوکرش سوار بود قرار میگذارد نوکرش اینجا نزد حسین خان آمد و حاجی را در آن پالکی نشانده بحضرت معصومه برند
حاجی نسبت به حسین خان مرحمت و التفات زیاد پیدا کرده میگوید شما از کدام سلسله و طایفه و اهل کجا هستید ...
...... و میگوید در مدت عمر خودتان همچو بات ها کرده و آیا در کتابها همچو قصه مضحک خوانده اید و آیا هیچ
مسافرتی کرده است یا خیر رتبه حسینیان در جواب میگوید با غالب اوقات در سفر و حضر تماشا
کرده ام و حرکات والصدق باید همه را خود دیده ام در شرح هر یک از آنها را علیحده بخط خود نوشته
و بعلاوه تصویر های هر موقع از اشخاص و حرکات آنها را خودم رسم کرده در مضحک تر و هزار درجه بیشتر اسباب
تحیر است حاجی میگوید این نسخ را در گفته خودتان نوشته و آنکه آنها را خودتان ساخته اید ما هم همراه ندارید
چنانچه در این چند ساعت در خدمت شما هستیم غنیمت است لطف و اشعار و اجابت شد کنند حسینیان میگوید
ممکن نیست در این چند ساعت بتوان هیچیک از آنها را نقل کرد اما اگر عمری باقی بود در طهران آن نسخ را

کتابخانه مجلس شورای ملی

خدمت شما امانت فرستاده بخوانید حاجی میگوید آیا اسمی هم برای آن نسخ قرار داده اید حسین خان میگوید هیچ
اسمی برای آنها تعیین نکرده ام مبادا بعضی از مطالعه کنندگان همچو گمان کنند در خواسته ام به وسیله این نسخ
خود را معروف نمایم و دیگر جهت اسم نسخ را ننوشته ام حاجی میگوید از چه قسمت است شرح سفر در کدام خط
مسافرت داشته و حضر چه بوده حسین خان جواب میگوید نسخ مذکور هر یک دارای گزارشات و وقایع ذیل است

مأموریت در فوج مخصوص پس از فراغت از تحصیل مدرسه نظام و غیره و مدت خدمت در طهران
مأموریت بقائی با فوج مخصوص شرح عرض راه و مدت توقف در شیراز و نقشه راه و حوادث و قلاع و منازل
مراجعت بطهران و مدت خدمت طهران ....
مأموریت با نصف فوج بخراسان شرح عرض راه و مدت توقف در اراضی اقدس و نقشه راه ...

حاجی به حسین خان میگوید بسی خواهش دارم شرح این مسافرت و آنکه چند نقطه مضحک آن را بسازید در اینجا هم
این نسخه را هم با آن نسخ بنوشتید بخوانیم بنا بر اصرار حاجی حسینیان قبول کرده این نسخه تر تا با عیب را بخط
خود نوشته و تصویرش را ساخته به دست انظار مطالعه کنندگان عیب پوش شده با تکلیف حسینیان حاجی را سوار و خداحافظ نمیکنند

Le soussigné Hossein Auteur et dessinateur de ce conte qui était un de ce voyageurs lana ¿la Paléki pour envoyer Hadji à Ghome et lui fit son adieu.

Par Hossein infanterie

۲ مارس ۱۹۵۲